

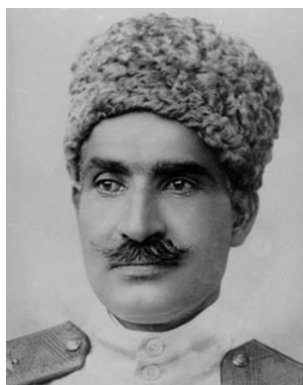


حکومت پهلوی

جمهوری شکست خورده رضا خان و آغاز دوره سلطنت پهلوی

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۶ شهریور ۱۳۹۴ - ۲۶ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

مخالفان جمهوری رضاخانی به رهبری مدرس سرانجام طرح جمهوری را به باد فنا دادند و آن را به عنوان یک نقشه توطئه آمیز خارجی برای پیاده کردن اصول قرارداد ۱۹۱۹ به رسوایی کشاندند. البته موضوع جمهوریت که یک نگرش مدرن در نوسازی سیاسی محسوب می شد، هم از لحاظ فلسفه سیاسی و هم از نظر مبانی فقهی و شرعی، بیشتر از نظام مشروطه سلطنتی قابل دفاع بود؛ اما چه شد که سرانجام تحت تلاش علما، مردم و نخبگان ایران، برای مخالفت با آن همصدا شدند؛ چنانکه نام و شعار جمهوریت را برای نیم قرن به فراموشی سپردند؟ این مساله، موضوعی ا

مخالفان جمهوری رضاخانی به رهبری مدرس سرانجام طرح جمهوری را به باد فنا دادند و آن را به عنوان یک نقشه توطئه آمیز خارجی برای پیاده کردن اصول قرارداد ۱۹۱۹ به رسوایی کشاندند. البته موضوع جمهوریت که یک نگرش مدرن در نوسازی سیاسی محسوب می شد، هم از لحاظ فلسفه سیاسی و هم از نظر مبانی فقهی و شرعی، بیشتر از نظام مشروطه سلطنتی قابل دفاع بود؛ اما چه شد که سرانجام تحت تلاش علما، مردم و نخبگان ایران، برای مخالفت با آن همصدا شدند؛ چنانکه نام و شعار جمهوریت را برای نیم قرن به فراموشی سپردند؟

این مساله، موضوعی است که اهل تاریخ نمی توانند به راحتی و به سادگی از کنار آن بگذرند؛ زیرا درست است که مدرس و روحانیون از طریق مخالفت با جمهوری قصد حذف کردن سردار سپه را داشتند و حتی بعد از پس گرفتن طرح جمهوری از سوی رضاخان، باز هم گریبان او را رها نکردند، ولی باید اندیشید که چرا در روزگاران بعدی و به ویژه در فضای باز سیاسی بعد از ۱۳۲۰ نیز این اندیشه مورد توجه قرار نگرفت. برای تحلیل تاریخی و جامعه شناختی علل طرح جمهوریت و انگیزه های مدافعان و مخالفان آن، مطالعات گسترده و دقیقی لازم است که در حوصله یک مقاله نیست اما به عنوان پیش درآمدی بر این موضوع، مطالعه مقاله زیر خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

جمهوریخواهی جریانی بود که در اواخر بهمن سال ۱۳۰۲ش در ایران تب آن بالا گرفت و در فروردین سال ۱۳۰۳ش، فروکش کرد. گرچه آشنایی ایرانیان با این نظام سیاسی به اوایل دوران قاجار و رابطه با کشورهای اروپایی – مخصوصا فرانسه – برمی گردد، اما بحث جمهوری به صورت جدی اولین بار در اواخر سال ۱۳۰۲ در ایران مطرح شد.

سوالی که در اینجا مطرح می شود، این است که چرا و چگونه در ایران که مردم آن طی قرنهای متمادی به حکومت استبدادی عادت کرده بودند، چنین جریانی به وجود آمد. اکثر منابع این دوره، اشتراک نظر دارند که سردار سپه و عوامل او، در تبلیغ و ترویج اندیشه جمهوریخواهی نقش اساسی ایفا کردند، و البته شواهد و قرائن موجود نیز نظر منابع مذکور را تایید می کنند؛ چنانکه برخی منابع حتی از حمایت های مالی سردار سپه در این زمینه سخن می گویند.

اگر نظر منابع را در این باره بپذیریم، درباره اهداف و انگیزه های سردار سپه فرضیه های زیر مطرح می شوند:

۱- سردار سپه با این اقدام درصدد براندازی سلطنت قاجار و برقراری رژیم جمهوری و سپس تبدیل رژیم جمهوری به حکومت سلطنتی، با «پادشاهی» خود، بود.

۲- سردار سپه درصدد تغییر حکومت سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری، با «ریاست جمهوری» خود، بود.

۳- سردار سپه واقعا فردی جمهوریخواه بود و صرفا برقراری چنین رژیمی را در ایران دنبال می کرد.

اثبات و رد فرضیه های فوق بحث فراوانی می طلبد. بر این اساس و به منظور دستیابی به نظریه ای مشخص و قابل دفاع، پاسخ به برخی پرسشها ضروری به نظر می رسد:

۱- موانع تاریخی شکل گیری حکومت جمهوری در ایران چه بودند؟

۲- چه عواملی موجب شکل‌گیری و تقویت اندیشه جمهوریخواهی در ایران گردیدند و مروجان چنین اندیشه‌ای چه کسانی بودند؟

۳- موافقان و مخالفان جمهوری چه کسانی بودند و چه اقداماتی در این زمینه انجام دادند؟

۴- روند حوادث مربوط به جمهوریخواهی چگونه بود؟

۵- چه عواملی موجب شکست جریان جمهوریخواهی در ایران گردیدند؟

از مشروطه تا جمهوری

در ایران، از زمانهای کهن، اندیشه سیاسی حاکم بر کشور، شاه را ظل‌الله تلقی می‌کرد؛ بدین‌معناکه شاه سایه خدا بر روی زمین محسوب می‌شد و او ضمن برخورداری از فره ایزدی، با اراده خدا بر مردم حکم می‌کرد. در این نظام سیاسی، شاه از قدرت نامحدود برخوردار بود و مردم رعیت او محسوب می‌شدند. چنین اندیشه‌ای تا قرن نوزدهم در ایران رایج بود؛ اما پس از شکستهای تاریخی ایران در جنگ با روس، معایب آن بر اقلیتی از رجال سیاسی و روشنفکران آن روز آشکار شد. از آن پس بود که گروهی از رجال سیاسی و روشنفکران ایرانی در پی یافتن پاسخی درباره علل این شکستها برآمدند و مواجهه ناخواسته ایران با تمدن غرب، به این پرسشها پاسخ گفت و از آن پس، تلاش برای اخذ تمدن غرب به منظور رفع عقب‌ماندگیها آغاز شد.

اقدامهای اولیه در این زمینه، از سوی برخی رجال سیاسی مانند عباس‌میرزا، قائم‌مقام و امیرکبیر صورت گرفت. آنان تلاش می‌کردند برای جبران عقب‌ماندگیها، علوم و فنون غربی - مانند علوم نظامی، طب، مهندسی و... - را از آنها اخذ کنند. البته نظام سیاسی حاکم، چنین شخصیهایی را تحمل نمی‌کرد و لذا سرنوشت شخصیهایی اصلاحگری چون قائم‌مقام و امیرکبیر جز مرگ نبود. اما نقطه تفاوت بارزی میان این اصلاحگران و روشنفکران اصلاح‌طلب پس از آنها وجود داشت و آن این‌که، در راستای اخذ تمدن غربی، رویکرد جدیدی اتخاذ شد؛ بدین‌معناکه روشنفکران گذشته در جستجوی رفع عقب‌ماندگیهایی جز آنچه به نظام سیاسی مربوط می‌شد، برآمدند اما روشنفکران اخیر ایرانی به دنبال اخذ آن دسته از فاکتورهای تمدن غربی بودند که می‌توانست موانع عقب‌ماندگی ناشی از نظام سیاسی موجود در ایران را از بین ببرد. دراین‌میان، آنچه بیش‌ازهمه توجه روشنفکران ایرانی را به خود جلب کرد، نظامهای سیاسی مبتنی بر قانون حاکم بر اروپا بود. ازاین‌رو تلاش فکری برای ایجاد حکومتی بر پایه قانون در ایران آغاز شد که درنهایت به انقلاب مشروطه منجر گردید.

پرواضح است که با صرف وقوع انقلاب مشروطه، نظام جمهوری در ایران قابل تاسیس و تداوم نبود؛ زیرا اولاً ایران تا آن زمان تجربه‌ای از نظام سیاسی قانونمند نداشت و ثانیاً تجربه انقلاب فرانسه که موجبات ترس و وحشت پادشاهان اروپایی را فراهم کرده بود، در ایران نیز موجب ترس سلاطین قاجار نسبت به جمهوری شد و این مساله باعث گردید سلاطین قاجار علیه جمهوری موضعگیری کنند و در این راه حتی برخی روحانیان را با خود همراه سازند و جمهوری را به‌عنوان یک شیوه حکومتی ضد‌مذهب به مردم معرفی کنند.[۱]

بااین‌همه، در برهه‌هایی از دوره قاجار، زمزمه‌هایی از جمهوریخواهی به گوش می‌رسد؛ چنانکه به‌عنوان مثال در

فاصله کوتاه مابین مرگ محمدشاه تا روی کار آمدن ناصرالدین شاه، گروه کوچکی با اجتماع حول میرزا نصرالله صدرالملک، از وی تقاضا نمودند حکومت را از مشروطه به جمهوری تغییر دهد.^[۲] براین اساس می توان گفت ایرانیان با رژیم جمهوری از همان زمان قاجاریه آشنایی داشته اند اما بر اثر فشار حکومت استبدادی سلاطین قاجار، اندیشه جمهوری کردن حکومت رشد پیدا نکرد.

بررسی تحلیلی حوادث جمهوریخواهی

با گذشت زمان و پس از گذشت حدود بیست سال از برقراری حکومت مشروطه در ایران و همزمان با نخست وزیری رضاخان سردارسپه، شاهد مطرح شدن بحث تشکیل حکومت جمهوری در ایران به صورت جدی هستیم. کاهش قدرت استبدادی پادشاهان قاجار پس از برقراری رژیم مشروطه، نقش موثری در این زمینه ایفا کرد. با محدود شدن قدرت پادشاهان پس از برقراری رژیم مشروطه، سلاطین قاجار دیگر از قدرت لازم برای سرکوب آرا و اندیشه های جدید سیاسی برخوردار نبودند و اگرهم قصد چنین کاری را در سر می پروراندند، مانند محمدعلی شاه دچار عواقب جبران ناپذیری می شدند. ضعف قدرت سلاطین قاجار در زمان احمدشاه به اوج خود رسید. در کنار دستگاه روبه اضمحلال سلطنت، تشکیلات نیرومند ریاست وزرایی یا نخست وزیری سردارسپه سربرآورد که مروج جمهوریت بود. اکثر منابع مربوط به این دوره، بر سر این نکته که سردارسپه به اندیشه جمهوریخواهی دامن می زد، متفق القول اند. حتی ملک الشعراء بهار^[۳] و یحیی دولت آبادی^[۴] از حمایت های مالی سردارسپه به منظور پیشرفت در این زمینه مطالبی ذکر می کنند. عوامل و کارکنان سردارسپه، مانند تیمورتاش و داور در خارج از مجلس و تدین در داخل مجلس، از فعالان و مبلغان جمهوریت بودند^[۵] و این مساله نشان از ایفای نقش سردارسپه در پشت پرده ماجرای جمهوریخواهی دارد.

سوالی که در اینجا مطرح می شود، این است که از چه زمانی و چرا سردارسپه تصمیم به چنین کاری گرفت؟ عبدالله مستوفی معتقد است این اندیشه هنگامی به ذهن سردارسپه خطور کرد که احمدشاه ایران را به قصد اروپا ترک نمود. سردارسپه که احمدشاه را در این سفر تا قره سو بدرقه می کرد، با مشاهده حالات احمدشاه که - به قول عبدالله مستوفی - به یک فراری بیشتر شبیه بود تا پادشاهی که موقتا قصد سفر دارد، به این فکر افتاد. علاوه براین، برقراری نظام جمهوری در کشور ترکیه پس از سقوط خلافت عثمانی، اجرای چنین نقشه ای را برای رضاخان آسان تر می کرد.

اما درباره هدف سردارسپه اکثر منابع، چه مورخان موافق جمهوری - مانند اعظم الوزراء^[۶] - و چه مورخان مخالف جمهوری - مانند یحیی دولت آبادی^[۷] و عبدالله مستوفی^[۸] - معتقدند که سردارسپه درصدد بود بدین وسیله مقدمه برقراری سلطنت خود را فراهم آورد؛ یعنی ابتدا با خلع احمدشاه و انقراض سلسله قاجار توسط مجلس، رژیم جمهوری را با ریاست جمهوری خود در ایران برقرار سازد و پس از مدتی، به بهانه عدم آمادگی جامعه ایران برای حکومت جمهوری، دوباره رژیم سلطنتی را در ایران احیا کند و این بار با به کارگیری اهرمهای قدرت، سلطنت را خود او به دست گیرد.

البته سردارسپه در ظاهر همواره سعی می کرد خود را نسبت به جمهوری بی طرف نشان دهد؛ چنانکه وقتی خبرنگاری

در تهران از وی درباره جمهوری سوال کرد، وی از پاسخ مستقیم طفره رفت و چنین پاسخ داد: «ترقی هر کشوری بیشتر بستگی دارد به روحیه مردم تا شکل حکومتش. نگاه کنید به یونان و انگلیس، هر دو سلطنتی‌اند؛ یکی فاسد و منحط و دیگری بزرگ و مرفه و سرزنده.» [۹] و یا درجای دیگر به سوال خبرنگاری که از وی درباره جمهوری می‌پرسید، این‌گونه پاسخ داد: «رژیم هیچ حکومتی در ارتقا و انحطاط آن دخیل نیست و ترقی و تنزل هر مملکتی مربوط به یک رشته قضایایی است که ابدًا مساله طرز حکومت در آن مدخلیت ندارد. از نقطه نظر مطالعات تاریخی و احوال امم نمی‌توانیم معتقد شویم که مساله جمهوریت اسباب انحطاط یا علت ارتقاء ملت محسوب می‌شود؛ زیرا می‌بینیم که یک جمهوریتی در امریکای شمالی سرمشق مدنیت و ارتقا است و در امریکای جنوبی با همان رژیم، مملکت دچار انحطاط است و همچنین نمی‌توان اصل سلطنت را علت تامه ارتقا یا انحطاط گفت؛ زیرا دولت انگلیس مثلاً با اصول سلطنت اداره می‌شود و معذک از جمهوری فرانسه هیچ‌گونه تاخیری ندارد، در صورتی‌که دوره اعتلا و ترقی روم در دوره جمهوریت آنها بوده و در ایام امپراتوری به طرف انحطاط و تنزل رفت. پس بنابراین مقدمات و علل ترقی و تنزل، چیزهای دیگری است و باید آنها را جستجو و پیدا کرد.» [۱۰]

علاوه بر اتخاذ چنین سیاستی، سردار سپه سعی کرد جریانهای موافق و مخالف جمهوری را تحت کنترل خود درآورد. وی برای این کار، ابزارهای مناسب از قبیل نظمیه، ارتش و وزارتخانه‌ها را در اختیار داشت. نظمیه تحت امر وی، با تظاهرکنندگان موافق و مخالف جمهوری یکسان برخورد نمی‌کرد، بلکه موافقان در ابراز موافقت خود آزاد بودند اما مخالفان توسط نیروهای نظمیه سرکوب می‌شدند. سردار سپه، به این اقدامهای خود با به تصویب درآوردن بخشنامه‌هایی در وزارتخانه‌های تحت امر خود، جنبه قانونی می‌داد. درواقع این قوانین و بخشنامه‌ها به گونه‌ای تنظیم و تصویب می‌شدند که عوامل اجرایی می‌توانستند به هنگام اجرای آنها سلیقه‌ای برخورد کنند. در دفتر خاطرات سردار اسعد بختیاری، یکی از این مصوبات وزارت داخله آن زمان درباره جمهوری، بدین شرح ثبت شده است: «حسب الامر آقای رئیس‌الوزراء، اولاً اشخاصی که در این نهضت ملی شرکت می‌نمایند، در اظهار عقیده خود آزادند، به شرط آنکه از حد نظم و نزاکت خارج نشوند. دویم چون این نهضت ملی، کاملاً و منحصرًا مربوط به امور داخلی است، اتباع خارجه از شرکت و دخالت در آن مطلقاً ممنوع می‌باشند. سیم هریک از اتباع داخله از رعایت اصول ملیت و قومیت تخطی نماید، مجازاتهایی که در خور تشبثات آنها باشد - از محرومیت از حقوق ملی و مدنی و نفی بلد و غیره - درباره آنها اجرا خواهد شد.» [۱۱]

پرواضح است که هریک از بندهای این مصوبه می‌توانست توسط عوامل اجرایی - که غالباً از طرفداران جمهوری بودند - علیه مخالفان به کار گرفته شود. ملک‌الشعراء بهار نمونه‌ای از آن را گزارش می‌دهد: «در اواخر اسفند سال ۱۳۰۲ که تظاهرات جمهوریخواهان قوت یافته بود، محصلین مدارس سیاسی، حقوق، طب، دارالفنون و غیره را در حمایت از جمهوری به منزل سردار سپه برده بودند. در واکنش به این حرکت، عده‌ای از محصلین دارالفنون روز بیست‌وهشت اسفند با جمهوری مخالفت کردند. آنها را همان روز شهربانی گرفته، زندانی کرد.» [۱۲]

این قضیه در مورد روزنامه‌ها نیز صادق بود. روزنامه‌های طرفدار جمهوری با خیالی آسوده مخالفان جمهوری و حتی شخص احمدشاه را مورد حمله قرار می‌دادند. به عنوان مثال روزنامه ستاره ایران، عکس احمدشاه را با کلاه‌فرنگی و در کنار یک زن اروپایی چاپ کرد و نوشت: «آیا چنین پادشاهی شایستگی آن را دارد که به وی احترام بگذارند و یا از او دفاع کنند.» [۱۳]

ارائه چنین مطالبی در روزنامه‌های طرفدار جمهوری و انتقاد آنها از مخالفان، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای صورت می‌گرفت. همه‌چیز حکایت از آن داشت که آنها از پشتیبانی یک حامی قوی برخوردارند. ملیکف دراین‌باره می‌نویسد: «ویژگی مقاله‌ها و روزنامه‌ها، در آن بود که با عزمی راسخ و بی‌رحمانه نگاشته شده بودند و به‌خوبی دیده می‌شد که سردبیران روزنامه‌ها به پیامد مبارزه یکسره اطمینان دارند و از پشتیبانی معنوی و مادی حامی قدرتمند خود برخوردار بودند.» [۱۴] این درحالی بود که در طرف دیگر قضیه، میرزاده عشقی تنها پنج‌روز پس از انتشار اولین شماره از روزنامه خود (قرن بیستم) که در آن از جمهوریت و سردار سپه به‌شدت انتقاد کرده بود، به قتل رسید.

مجلس و جمهورخواهی

اما این، تنها بخشی از کار بود. برقراری رژیم جمهوری می‌بایست از راه قانونی و توسط مجلس صورت می‌گرفت. انتخابات مجلس پنجم در این زمان هنوز پایان نیافته بود. این انتخابات از تابستان ۱۳۰۲ش و در زمان ریاست‌الوزاری مشیرالدوله آغاز شده بود و تا هنگامی‌که سردار سپه در سوم آبان ۱۳۰۲ش به ریاست‌الوزاری رسید، همچنان ادامه داشت. لذا سردار سپه در نخستین اقدام خود در مقام جدید، دو تلگراف به تمام نقاطی که انتخابات در آنجا پایان نیافته بود، مخابره کرد و از آنان خواست در انجام انتخابات، سرعت عمل به خرج دهند. وی برای پیشرفت در امر انتخابات، ماموران ویژه‌ای را نیز به حوزه‌های انتخابیه اعزام کرد. [۱۵]

بدین‌ترتیب انتخابات مجلس پایان یافت و سرانجام مجلس پنجم در روز بیست‌ودوم بهمن سال ۱۳۰۲ش توسط محمدحسن‌میرزا ولیعهد آغاز به کار کرد. مجلس بنابر رسم معمول، پس از افتتاح، به مدت یک‌هفته تعطیل شد و پس از پایان تعطیلات، از اول اسفند کار خود را با بحث بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها آغاز کرد. تا آن‌زمان در هیچ دوره‌ای بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها به این اندازه بحث و درگیری پیش نیامده بود. این مساله از ترکیب حزبی مجلس نشأت می‌گرفت که آن نیز، خود، به قضیه جمهوریت مرتبط می‌شد. بنابر نوشته‌های یحیی دولت‌آبادی، احزاب مجلس پنجم عبارت بودند از: «اول هیات منفردین که از آزادیخواهان معروف تشکیل شده بود. [۱۶] دوم هیات روحانیون یا هیات علمیه به ریاست سیدحسن مدرس. سوم سوسیالیست‌ها که در اقلیت بودند. چهارم هیات اکثریت یا تجدیدی‌ها که سیدمحمد تدین رهبر آن بود.» [۱۷]

به‌طورکلی مجلس از دو گروه اکثریت طرفدار و اقلیت مخالف جمهوریت تشکیل شده بود. جناح اکثریت مجلس را اعضای از حزب تجدد با چهل نماینده به رهبری سیدمحمد تدین و حزب سوسیالیست با پانزده نماینده به رهبری سلیمان‌میرزا تشکیل می‌دادند. بدین‌ترتیب جمهورخواهان، پنجاه‌وپنج کرسی از هفتادوپنج کرسی مجلس را در اختیار داشتند. [۱۸] برخی از نویسندگان مانند ملک‌الشعراء بهار معتقدند چنین اکثریتی در مجلس، با اعمال نفوذ سردار سپه و عوامل وی در ایالات (نظیر امیرلشگرها) برای جمهورخواهان حاصل شد. [۱۹]

همانگونه‌که پیشتر بیان شد، در مجلس پنجم بر سر تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان کشمکش‌های زیادی صورت گرفت. اکثریت جمهورخواه، به سرکردگی تدین قصد داشتند با تصویب هرچه‌زودتر اعتبارنامه‌ها طرح جمهوری را در مجلس مطرح کرده و پیش از پایان سال به تصویب برسانند. ولی جناح اقلیت مجلس و در راس آنها سیدحسن مدرس، با حربه مخالفت با اعتبارنامه‌ها سعی در جلوگیری از خواسته‌های جمهورخواهان داشتند و می‌خواستند بدین‌وسیله از مطرح‌شدن طرح جمهوری تا تحویل سال نو جلوگیری کنند.

در راستای چنین سیاستی بود که مدرس نه تنها با اعتبارنامه آن دسته از نمایندگان که فکر می‌کرد با اعمال نفوذ سردار سپه به مجلس راه یافته‌اند، مخالفت کرد، بلکه حتی با اعتبارنامه برخی از افراد با سابقه و وجیه‌المله مانند موتمن‌الملک - رئیس دوره قبلی مجلس - نیز مخالفت کرد. مخالفت‌های مدرس منجر به عدم تصویب اعتبارنامه چندتن از نمایندگان و از جمله نماینده بارفروش (بابل) شد. [۲۰] در تلاقی این اقدام مدرس، جمهوریخواهان نیز با اعتبارنامه برخی از نمایندگان فراکسیون اقلیت مخالفت کردند؛ اما این مساله، مطلوب مدرس بود؛ زیرا وی بدین‌وسیله می‌توانست مجلس را از توجه به مساله جمهوریت دور نگه دارد. در نتیجه این اقدام مدرس بود که کاسه صبر جمهوریخواهان لبریز شد و سرانجام در یکی از جلسات مجلس در روز بیست‌وهفتم اسفند یکی از نمایندگان طرفدار جمهوری به نام دکتر احیاءالسلطنه بهرامی، در یکی از راهروهای مجلس، به گوش مدرس سیلی نواخت.

این سیلی اثرات بسیار بدی برای جمهوریخواهان در سطح شهر تهران داشت. در مجلس هم این حرکت به بروز انشقاق در میان فراکسیون جمهوریخواهان منجر شد. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: «افرادی که علی‌الرسم و حسب‌الامر، نه با قیود و مقررات حزبی عضو حزب تجدد شده بودند و اکثریتی بزرگ به وجود آورده بودند، بهانه خوبی به دست آوردند که خود را از قید حزب - که شاید صفایی با آن نداشتند و در نهان با جمهوری مخالف بودند - بیرون بکشند.» [۲۱] حسین مکی نیز در این زمینه با ملک‌الشعراء بهار هم‌عقیده است: «پس از کتک‌خوردن مدرس، قیافه مجلس تغییر کرد. برخی از افراد اکثریت مجلس متوجه شدند که این حرکت عکس‌العمل شدیدی در خارج مجلس ایجاد خواهد کرد؛ لذا بعضی از نمایندگان صافی‌ضمیر که با اکثریت همکاری می‌کردند، ناگهان کناره‌گیری کرده یا به اقلیت پیوستند.» [۲۲]

علیرغم وقوع چنین حوادثی، حزب تجدد همچنان بر تغییر رژیم پافشاری می‌کرد و در راستای چنین سیاستی بود که در روز سی‌ام اسفند طرح سه‌ماده‌ای برای تغییر نظام سلطنتی به شرح ذیل به مجلس تقدیم گردید: «مقام رفیع مجلس شورای ملی نظر به تلگراف عیده‌ای که از تمام ایالات و ولایات و تمام طبقات مملکت در مخالفت با سلاطین قاجاریه و رای به انقراض سلطنت خانواده مذکور رسیده و نظربه‌اینکه تقریباً در تمام تلگراف‌های واصله اظهار و تمایل به جمهوریت شده و صراحتاً اختیار تغییر رژیم را به مجلس شورا داده‌اند و چون قانوناً این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست، ما امضاکنندگان سه ماده ذیل را به مجلس شورای ملی به قید فوریت پیشنهاد می‌نماییم که به معرض آراء عامه گذاشته شود:

ماده اول: تبدیل رژیم مشروطیت به جمهوریت.

ماده دوم: اختیاردادن به وکلاء دوره پنجم که در مورد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم تجدیدنظر نمایند.

ماده سوم: پس از معلوم شدن نتیجه آراء عمومی، رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام گردد.» [۲۳]

مواد مذکور به کمیسیون دوازده نفره‌ای که مامور بررسی آن شده بودند، واگذار گردیدند و پس از بررسی و تصویب در این کمیسیون برای تصویب نهایی به مجلس ارجاع داده شدند و مقرر گردید تصمیم نهایی در روز دوم حمل (فروردین) سال ۱۳۰۲ با رای مستقیم نمایندگان اتخاذ شود.

واکنش در برابر جمهوری

اما در این روزها در خارج از مجلس چه خبر بود؟ تا قبل از سیلی خوردن مدرس، مخالفت‌های علنی علیه جمهوری چندان ابراز نمی‌شد. تا آن هنگام، مخالفان در مقابل موافقان که اقدام به ارسال تلگراف و تظاهرات خیابانی می‌نمودند، واکنشی نشان نمی‌دادند و تنها نظاره‌گر بودند؛ اما پس از سیلی خوردن مدرس، اوضاع تغییر کرد و مخالفت‌ها علنی شد. روحانیون و ائمه جماعات تهران و در راس آنها شیخ محمد خالصی‌زاده، رهبری مخالفان را در دست داشتند و به مخالفت‌ها دامن می‌زدند. البته بازار نیز در ابراز مخالفت‌ها نقش پررنگی داشت.

روحانیون به دلایل مذهبی با جمهوری مخالف بودند؛ زیرا آنها جمهوری را با بی‌دینی برابر می‌دانستند. چنین شبهه‌ای زمانی در اندیشه روحانیون ایجاد شد که در کشور همسایه (ترکیه) رژیم جمهوری با جلوه‌های ضددینی برقرار گردید. در این میان سیلی خوردن مدرس نیز مزید بر علت شد.

اما آنچه موجبات نارضایتی و مخالفت بازاریان را فراهم می‌آورد، درخواست طرفداران جمهوری، به‌ویژه رئیس‌نظمیه، محمد درگاهی، از بازاریان جهت تعطیلی بازار در حمایت از جمهوری و اصرار آنها در این زمینه بود. این درحالی بود که بازار در این روزها به واسطه نزدیکی عید نوروز از رونق خاصی برخوردار بود و از این‌رو بازاریان حاضر به تعطیل کسب‌وکار خود نبودند. [۲۴] پس از عدم همکاری بازاریان، رئیس‌نظمیه درصدد برآمد به‌زور بازار را تعطیل کند که این مساله به درگیری میان نیروهای نظمیه و بازار منجر شد. در این گیرودار، نظمیه تهران تنها موفق شد کنترل مسجد بازار را به دست گیرد و از برگزاری نماز در آن مسجد که معمولا با سخنرانی علیه جمهوری همراه بود، جلوگیری کند. در واکنش به چنین عملی، بازاریان علاوه بر امضای طوماری علیه جمهوریت، برخلاف خواسته نظمیه بازار را به‌منظور ابراز مخالفت با جمهوری تعطیل کردند.

شیوه اجبار برای ابراز موافقت با جمهوریت، در مورد کارمندان ادارات و بخش‌های دولتی نیز اعمال می‌گردید. حتی کارکنان قصر سلطنتی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. قهرمان‌میرزا سالور، [۲۵] ملک‌الشعراء بهار [۲۶] و عبدالله مستوفی [۲۷] هریک گزارش‌هایی از اجبار کارمندان ادارات دولتی در حمایت از جمهوری ارائه داده‌اند.

در چنین شرایطی بود که در روزهای بیست‌وهشتم و بیست‌ونهم اسفند، سه نفر از جانب سردار سپه مامور شدند تا با ولیعهد مذاکره کنند و او را متقاعد سازند از مقام خود استعفا کند. این سه نفر مامور بودند از جانب سردار سپه به ولیعهد اعلام کنند که در صورت استعفا از حقوق ماهیانه مکفی برخوردار خواهد شد و علاوه بر آن یکی از قصرهای سلطنتی اطراف تهران نیز با گارد مخصوص در اختیار وی قرار خواهد گرفت؛ درغیراین صورت دولت مسئولیتی در قبال امنیت او نخواهد داشت. [۲۸] ولیعهد ضمن مخالفت با پیشنهاد سردار سپه، از مجلس کسب تکلیف کرد. این مساله در یکی از جلسات مجلس به‌صورت خصوصی بررسی شد و در پایان از سوی مجلس مسئولیت حفظ جان ولیعهد به دولت و سردار سپه محول گشت و بدین ترتیب تا روز سی‌ام اسفند در موجودیت رژیم سلطنتی هیچ تغییر و دگرگونی حاصل نشد و هر تصمیمی به روز دوم فروردین سال ۱۳۰۳ش واگذار گردید.

پایان کار جمهوری

بعدازظهر روز دوم فروردین، زمانی که قرار بود مجلس تصمیم نهایی را درباره لایحه جمهوری اتخاذ کند، دسته‌های مختلف از مردم محلات تهران تحت رهبری روحانیون و ائمه جماعات تهران و روسای محلات، به منظور مخالفت با تصویب لایحه به سوی مجلس رهسپار شدند. منابع از حضور زنان [۲۹] و حتی اقلیتهای مذهبی [۳۰] در میان مخالفان گزارش می‌دهند. شعارها و موضعگیریهای مخالفان نه تنها علیه جمهوری بلکه حتی علیه شخص سردار سپه اظهار می‌شد. ایرج اسکندری که در این روز در میان جمعیت مخالف حضور داشت، در این باره این گونه گزارش می‌دهد: «من در میان جمعیت در درون مجلس بودم و به بحثها گوش می‌دادم. یکی می‌گفت: اگر جلوی این مرد قلدر را نگیریم، به زودی مجلس تعطیل خواهد شد و سر تمام علما و ملیون را زیر آب خواهد کرد. دیگری می‌گفت: اصلاً این مرد جانی است و با اسلام طرف است.» [۳۱]

با گذشت زمان، بر ازدحام جمعیت مخالفان افزوده می‌شد. ملک الشعراي بهار از حضور محدودی از طرفداران جمهوری و ایجاد درگیری میان مخالفان و موافقان جمهوری سخن به میان می‌آورد. [۳۲] به دلیل ازدحام جمعیت و احتمال بروز درگیریهای بیشتر، تدین به وسیله تلفن از سردار سپه درخواست کمک کرد. سردار سپه به همراه تعدادی از ماموران نظمیه وارد صحن مجلس شد و دستور ضرب و شتم و متفرق کردن مردم را صادر نمود. بر اثر درگیری میان نیروهای نظمیه و مردم، عده‌ای از مردم مضروب و عده‌ای دستگیر شدند. سردار سپه پس از متفرق شدن معترضان، وارد ساختمان مجلس گردید اما رئیس مجلس به شدت نسبت به این اقدام او اعتراض نمود و حتی او را تهدید به استیضاح کرد. ملک الشعراي بهار، [۳۳] حسین مکی، [۳۴] عبدالله مستوفی [۳۵] و یحیی دولت آبادی [۳۶] هریک گزارشهای مفصل و مشابهی در این زمینه در کتابهای خود ارائه داده‌اند. البته کار به استیضاح نکشید و با وساطت مشیرالدوله میان سردار سپه و رئیس مجلس آشتی برقرار گردید. سردار سپه به درخواست رئیس مجلس از روحانیون و روسای محلات که به نمایندگی از مردم در مجلس حضور داشتند، عذرخواهی کرد و از جمهوریخواهی اعلام انصراف نمود.

منابع درباره تعداد تلفات جانی روز دوم حمل، وضعیت دقیقی ارائه نمی‌دهند. حسین مکی از کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم و نیروهای قزاق صحبت می‌کند [۳۷] ولی به عددی در این مورد اشاره نمی‌کند. ملک الشعراء بهار تعداد کشته‌های مخالفان را چهل نفر برآورد می‌کند. [۳۸] ایرج اسکندری که در این روز خود در میان جمعیت معترضین حضور داشت، به چشم خود شاهد کشته شدن کسی نبوده ولی درباره میزان تلفات در این روز می‌گوید: «بعداً شنیدم که عده‌ای کشته و جماعت بسیاری زخمی شدند.» [۳۹] مهدیقلی خان هدایت از زخمی شدن و شکسته شدن سر و گردن افراد دو طرف صحبت می‌کند. در هر حال، به نظر نمی‌رسد که کسی در این جریان به قتل رسیده باشد؛ زیرا اگر ما این حرکت را با حرکت‌های مشابه آن در زمان انقلاب مشروطه مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که منابع آمار کشته‌های چنین حرکت‌هایی را عمدتاً به درستی و با اشتراک نظر – حتی با ذکر نام مقتولین – ارائه می‌دهند، اما در این مورد چنین مساله‌ای از سوی منابع مشاهده نمی‌گردد.

پس از واقعه دوم حمل، موقعیت سردار سپه به شدت متزلزل شد. لذا وی به منظور تحکیم موقعیت خود، به بهانه تودیع با علمای مهاجر [۴۰] که قصد بازگشت به عتبات را داشتند، به قم مسافرت نمود و در آنجا ضمن ملاقات با آیت الله حاج آقا جمال اصفهانی، آیت الله نائینی و آیت الله حائری، به درخواست آنان مبنی بر توقف جمهوریخواهی پاسخ مثبت داد. متعاقب آن، سردار سپه در روز سیزدهم فروردین بیانیه‌ای رسمی با امضای رئیس الوزرا و فرمانده کل

قوا در انصراف از جمهوریخواهی در روزنامه‌ها و شهر منتشر کرد؛ که پس از آن، علمای مذکور تلگرافی را بدین شرح خطاب به اقشار مختلف مخابره نمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. جناب مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تائیداتهم. چون در تشکیل جمهوریت، بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لذا در موقع تشریف حضرت رئیس‌الوزرا دامت شوکت برای مواعده به دارالایمان قم، نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکور و اعلام آن به تمام بلاد را خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و بدان شکرگذار باشند.» [۴۱]

بدین‌ترتیب گرچه تا مدتی کوتاه، گروهی از طرفداران جمهوریت به تبلیغ آن می‌پرداختند، اما پرونده جمهوریخواهی سرانجام بسته شد.

علت عجله سردار سپه نیز مشخص بود. بنابر نظر اکثر منابع، سردار سپه قصد داشت از جمهوری تنها به‌عنوان مرحله گذار استفاده کند. درواقع او قصد داشت ابتدا خاندان قاجار را به بهانه جمهوری از سلطنت خلع کند و سپس به بهانه عدم آمادگی مردم جهت برخورداری از چنین رژیمی، دوباره نظام سلطنتی را با پادشاهی خود در ایران برقرار سازد. بنابراین سردار سپه و نزدیکان او نیازی نمی‌دیدند تا بستر واقعی برای رژیم جمهوری به منظور ماندگاری آن، فراهم گردد.

ناگفته نماند، گرچه برخی طرفداران جمهوریت افرادی بودند که واقعا به برقراری چنین نظامی در ایران اعتقاد داشتند، ولی این عده در اقلیت قرار داشتند و از قدرت لازم جهت انجام هرگونه تغییر اساسی، برخوردار نبودند. این درحالی‌بود که مخالفان جمهوری نه‌تنها در دولت و مجلس، بلکه در جامعه و در میان توده مردم از قدرت بیشتری برخوردار بودند.

جمع‌بندی

به‌هرحال بحث جمهوری‌کردن نظام سیاسی ایران در آن زمان، به دلایلی چند با شکست مواجه شد که در یک جمع‌بندی می‌توان آنها را چنین برشمرد:

۱- جامعه ایران آن روز از جهات مختلف سیاسی، اجتماعی، فکری، فرهنگی آمادگی پذیرش چنین رژیمی را نداشت. در ایران، طی چندین قرن حکومت‌های استبدادی با اندیشه ظل‌اللهی حاکمیت داشتند و لذا برقراری نظام پیشرفته سیاسی جمهوری مستلزم فراهم‌شدن شرایط آن در بستر زمان بود. چنین بستری درواقع می‌بایستی از سوی اندیشمندان و روشنفکران ایرانی فراهم می‌شد؛ کماآنکه در جریان انقلاب کبیر فرانسه، روشنفکران این کشور با اشتراک نظر و وحدت عمل نسبت به انقلاب نقش رهبری و هدایت فکری مردم را برعهده داشتند. درحالی‌که در ماجرای جمهوریخواهی ایران، روشنفکران کشور نسبت به جمهوریت اتفاق‌نظر نداشتند و حتی آن دسته از روشنفکرانی که طرفدار نظام جمهوری بودند، نقش پررنگی در این زمینه ایفا نکردند. درواقع در غیاب چنین مولفه‌ای بود که به جای فعالیت‌های قلمی و کلامی اندیشمندان و روشنفکران، فعالیت‌های نظامیان و نیروهای نظمیه نمود یافت که قصد داشتند با اعمال فشار و زور سرنیزه مردم را جمهوریخواه کنند. لذا جای تعجب نیست که شخصیت‌هایی چون بهار و میرزاده عشقی در صف مخالفان جمهوری و امیرلشگرها و ماموران نظمیه‌ای چون محمد درگاهی در

صف موافقان آن قرار بگیرند.

۲- عجله طرفداران جمهوری در برقراری هرچه سریعتر چنین نظامی، از دیگر عوامل شکست جمهوریخواهی بود. بسیاری از منابع آن دوره معتقدند که پس از خروج احمدشاه از ایران در آبان سال ۱۳۰۲، سردار سپه و طرفداران او به فکر ایجاد رژیم جمهوری افتادند. بدین ترتیب آنان تصمیم گرفتند قبل از آغاز سال جدید، رژیم جمهوری را در ایران برقرار کنند و حتی بنابر گزارش برخی منابع، برای سال نو سکه‌های جمهوری ضرب شده بود. فاصله زمانی میان طرح و اجرای نقشه نظام جمهوری، تقریباً چهارماه بود، درحالی‌که این مدت زمانی برای تحقق چنین امر مهمی بسیار کم است. تغییر رژیم می‌بایست از طریق مجلس صورت می‌گرفت، این درحالی‌بود که مجلس کار خود را به‌طور رسمی از اول اسفند ۱۳۰۲ آغاز می‌کرد. بدین ترتیب کوتاهی فرصت و اصرار بی‌جهت طرفداران برای پایان دادن به این قضیه تا آغاز سال جدید، منجر به ناکامی آنان و در نتیجه بروز برخی اشتباهات جبران‌ناپذیر از جانب طرفداران جمهوری شد که مهمترین آن سیلی دکتر احیاءالسلطنه بهرامی به صورت مدرس بود.

۳- مخالفت روحانیون نیز نقش بسزایی در شکست جمهوریخواهی داشت. درواقع سردار سپه و طرفداران جمهوریت نخواستند و یا نتوانستند اطمینان خاطر روحانیون را مبنی برآنکه جمهوری با مذهب مغایرت ندارد فراهم آورند. ازاین‌رو به تبع مخالفت‌های روحانیون، توده‌های مردم نیز با جمهوریت به مخالفت برخاستند. درواقع مردم آن روز ایران با اندیشه و کلام روحانیون بیشتر از روشنفکران و سایر اقشار جامعه آشنایی داشتند.

سرانجام عوامل فوق دست به دست هم دادند تا رژیم جمهوری در ایران آن روز شکل نگیرد.

پی‌نوشت‌ها [۱] - برای آگاهی بیشتر دراین باره رک: فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۱، تهران، انتشارات روشنفکران، چاپ اول، ۱۳۵۵، ص ۱۰۳ [۲] - داریوش رحمانیان، چالش جمهوری و سلطنت، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۸ [۳] - ملک الشعراء بهار، مختصر تاریخ احزاب سیاسی در ایران، ج ۲، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۴۲ [۴] - یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ص ۳۴۷ [۵] - حبیب‌الله مختاری، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، انتشارات چاپ دانشگاه، ۱۳۲۶، ص ۲۳۱ [۶] - حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران، ج ۲، تهران، انتشارات کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۷۰۵ [۷] - یحیی دولت‌آبادی، همان، صص ۴۴۶-۴۴۵ [۸] - عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۳، ص ۵۸۴ [۹] - سیروس غنی، ایران و برآمدن رضاخان، ترجمه: حسن کامشاد، ج ۱، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۳۲۸ [۱۰] - ا. خواجه نوری، بازیگران عصر طلائی، تهران، انتشارات جاویدان، اسفند ۱۳۷۵، ص ۸۰ [۱۱] - جعفرقلی‌خان امیربهادر، خاطرات سردار اسعد بختیاری، چاپ ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲ [۱۲] - ملک الشعراء بهار، همان، ص ۴۳ [۱۳] - ا. س. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۸، ص ۷۴ [۱۴] - همان. [۱۵] - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۵۹، صص ۴۴۹-۴۴۵ [۱۶] - از چهره‌های معروف در میان این دسته از نمایندگان، میرزااحسین‌خان

مشیرالدوله (موتمن‌الملک) و دکتر محمد مصدق بودند. [۱۷] - یحیی دولت‌آبادی، همان، ص ۳۱۲ [۱۸] - مجلس پنجم می‌بایست کار خود را با نودوشش نماینده آغاز می‌کرد اما از آنجاکه انتخابات طولانی شده بود و می‌خواستند مجلس کار خود را هرچه‌زودتر آغاز کند، با هفتادوپنج نماینده منتخب، مجلس را افتتاح کردند. [۱۹] - ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۲۸ [۲۰] - برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک: صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم قانونگذاری، ۱۳۴۳-۱۳۴۲، ص ۵-۱۷ [۲۱] - ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۳۸ [۲۲] - حسین مکی، همان، ص ۴۸۲ [۲۳] - صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، ص ۲۲ [۲۴] - عبدالله مستوفی، همان، ص ۵۹۴ [۲۵] - قهرمان‌میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، چاپ مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۹، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۶۷۹۰ [۲۶] - ملک‌الشعراء بهار، همان، صص ۳۴-۳۵ [۲۷] - عبدالله مستوفی، همان، ص ۵۸۹ [۲۸] - رضا نیازمند، رضاشاه از تولد تا سلطنت، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، چاپ اول، بهار ۱۳۸۱، ص ۶۵۶ [۲۹] - قهرمان‌میرزا سالور، همان، ص ۶۸۴۶ [۳۰] - حسین مکی، همان، ج ۲، ص ۵۰۰ [۳۱] - ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، چاپ علی دهباشی، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۳۲۰ [۳۲] - ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۴۶ [۳۳] - همان، صص ۴۸-۵۰ [۳۴] - حسین مکی، همان، صص ۵۰۳-۵۰۲ [۳۵] - عبدالله مستوفی، همان، صص ۵۹۹-۵۹۸ [۳۶] - یحیی دولت‌آبادی، همان، صص ۳۶۰-۳۵۷ [۳۷] - حسین مکی، همان، ص ۴۹۷ [۳۸] - ملک‌الشعراء بهار، همان، ص ۵۳ [۳۹] - ایرج اسکندری، همان، ص ۳۲ [۴۰] - در این زمان، تعدادی از روحانیان طراز اول ایرانی مقیم عتبات به علت اختلاف با حکومت ملک فیصل به ایران مهاجرت کرده بودند اما پس از مدتی، با برطرف شدن اختلاف میان طرفین، آنان درصدد بازگشت به عتبات برآمدند. [۴۱] - عبدالله مستوفی، همان، ص ۶۰۱

این مقاله گرفته شده از سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی است.

<http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewArticle&ArticleID=1189>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «جمهوری شکست خورده رضا خان و آغاز دوره سلطنت پهلوی»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1680/pdf/جمهوری-شکست-خورده-رضا-خان-و-آغاز-دوره-سل>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵